

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه جن (جله دوم)

نختم مضمومی استادانخت ۱۳۶۱۳۲

سوره مبارکه جن از جهت قل هایی که دارد با سور معوذتین ارتباط پیدا می کند.

در سوره مبارکه جن می توان مبنای تقسیم بندی آیاتش را همان ۵ قل سوره گرفت.

سوره هایی که قل زیاد دارند نوعا احتجاجی اند و استنادی می باشند.

سوره ۳ صفت دارد: ۱. گزارش ها و باورهای جن که توسط جن مطرح شده است. ۲. باورها و اعتقادات مطرح شده از جانب خداوند ۳. موضع گیری صریح رسول (در قالب قل ها)

منابع علم در انسان ۳ مطرح شده است: ۱. تجربه ۲. استفاده از اصول عقلی ۳. غیب: که یکی از راه های بهره مندی از آن جن بوده است.

وحی بی نهایت است.

بحث درباره وحی جایی صحبت خاصی نشده. خیلی کم درباره باقی وحی ها گفته شده است. اندکی آن هم در حدی که قرآن درباره اش حرف زده گفته اند.

انسان باید همانطور که برای تجربه برای اصول عقلی برای غیب شان قائل می شود به عنوان منبع علم و دریافت علم، برای وحی نیز شان قائل شود. این حداقلش است.

به وسیله وحی توحید ناب و خالص منتقل می شود.

وحی اتفاقا علم تولید میکند. داریم درباره تولید علم حرف می زنیم.

بشر الان در دوره طفولیتش به سر می برد. این نحرفها را که بزنی باورش نمی شود که وحی منبعی از علم است.

وقتی می آیی محتوای این وحی را به عنوان منبع علمی می شکافی آنجا دیگر بر نمی تابد.

بچه اش مریض است، ... انسان اگر بداند توحید ناب و خالص در زندگی اش چه نقشی دارد درک شهودی اش را متحول می کند و زندگی اش را متحول می کند.

مثلا در دوره ۴ و ۵ این اتفاق می افتد که علوم اسلامی ارتقای ویژه ای پیدا کرد.

هنوز که هنوز است ما داریم از سر آن سفره استفاده می کنیم. معماری و هنر و ... ای را که می بینیم مال آن دوران است.

حساب کرده انسان به سمت خدا دارد میل پیدا می کند، پ مناره ها را اینطوری بکند و... شکل هندسی اش توحیدی شده است.

این خودش تولید علم می کند.

وحی انسان را به علم، سوق م ی دهد، هم علو مادی هم معنوی. ولی انطوری نیست که در گوشش بخواند فلان گیاه را بخور. از راه موحد کردن طیب درمان ایجاد می کند. و خلق اثر می کند. اگر طیب است یا هنرمند است.

۲. وحی...

از راه فطرت به توحید ناب و خالص به نحوی که می تواند وحی بر انسان بگشاید امکانش نیست.

اگر انسان بخواهد به توحید ناب دست پیدا کند راهی جز وحی نیست.

منظورمان از وحی این است که شما فرض بگیرید، می روید حرم امام رضا گوشه ای خلوت می کنید و احساس م یکنید که اینجا هوا سبک تر است و فضا. انتقالات پیام بیشتر است. اگر در خانه بنشینید شما همان آدمید. اما آنجا احساس می کنید کسانی در گوش شما حرف های خوبی را منتقل می کنند.

وحی اینطوری است که باید چیزی از بالا به پایین در جهت کمال انسان به او گفته شود. اما در وحی شما نظرتان به گیرنده تان است. برای همین عقل و وحی معادل هم اصلا نیستند. وحی می دهد عقل می گیرد.

ما برای وحی، یک ساحت اختیاری قائلیم.

وحی مراتب دارد و حقیقتش یکی است. منتها همی مراتب از خروج از یک مرحله و رسیدن به مرحله دیگر خودش یک دنیا با عظمتی دارد.

وقتی توحید ناب و خالص دارد در رسیدن از مقاصدش از اسباب به اذن خدا بهره می برد. اینها تمکانات اوست. چستی وحی باید درباره حرف زد. و فرایند انتقال وحی باید بحث شود و آثار انتقال وحی هم همینطور. ما از اینها گذشته ایم داریم از آثار حرف می زنیم.

وحی به صورت موحد کردن انسان ها ، توجه دادن به نعمت ها و اجل و روز آخرت انسان ها را به کمال م ی رساند. در او اضطراب بهره مندی از نعمت را ایجاد می کند برای رسیدن به شکر.

از طریق توجه دادن به شریعت، دین و رسولان.

با این رویکرد می رویم سراغ این سوره با این رویکرد که وحی به عنوان منبع علم است و این منبع در کاربر خود چه اثری می گذارد

پیش فرض ما این است که وحی را در کنا رغیب مطرح کرده ام. اما غیب همیشه کنار علوم تجربی به کار رفته است.

همین که می گوئیم غیب برایمان مطرح می شود عالم الغیب. یعنی علمی در آن نهفته است.

می خواهیم به وسیله سوره جن بینیم از منظر وحی خدا چه سخنی با ما می گوید.

قرآن همه وحی و همه غیبی است که به پیامبر داده شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱)

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲)

وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳)

وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴)

وَ أَنَا ظَنَنَّا أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِباً (۵)

انگار اینها وقتی قرآن را شنیدند مثل نوری شد که اینها را دارد می بیند.

قرآن وحی به پیامبر است و آنها این را شنیدن و این خود شنیدنش و تاثیرش دارد توسطوحی به پیامبر گفته می شود. وحی در وحی آمده است.

اینها داشتند یک زندگی ای می کردند بعد یک دفعه چراغ را زدند، اینها دیدند چه دارد اتفاق می افتد.

باید بدانیم خیلی وقتها آدم خیلی چیزها را به خودش نسبت می دهد. این شی را دیدم اما اگر چراغ را خاموش کنند تو نور نباشد ندیدی. باید قبل دیدن را در نظر بیاوری و بگویی این نور باعث شد که من بینم.

ما در دل خودمان هدایت هایی را لمس می کنیم، میل به راستی و نیکی و حسن و.... این به واسطه نور حق است که جاری است، نمی گوئیم چون نور حق جاری است من اینطور فکر می کنیم.

اینها وقتی گفتند لما سمعنا الهدی.... بهتر بود م یگفتند وقتی که به ما شنواندند هدایت را. نه اینکه وقتی ما شنیدیم... اتکایشان به خودشان است اتکایشان به نور نیست. درحالی که پیامبر اتکایش به نور است. می گوید بگو وحی شد به من. چون خدا به من گفت اینها اینطوری گفتند....

البته ادبیاتشان موحدانه هست اما سطحشان پایین است باید شنیدن را به خودش نسبت نمی داد.

هنوز ماهیت وحی را نفهمیده. استفاده از وحی را نفهمیده. این را که وحی چکار میکند را نفهمیده.

تصور کنید این آیات را پیامبر دارد می خواند. بعد پیامبر این طوریه: انه لما قام عبد الله...

منظورش خودش است از عبد الله...

یدعوه کادوا یکنونون.....

انگار درباره کس دیگری دار حرف می زند.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰)

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱)

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲)

اینها خیلی عجیب است. باید برای دعاها ایمان گاهی این ها را بگوییم. حفظ کنیم.

مالکیت ضرر و نفع با من نیست. من شرک نمی ورزم، و دعایم فقط به سوی خداست.

هیچ پناهگاهی هرگز جز خدا نیست...

دعای مجیر همه اش این جاست.

من نیز هیچ پناهگاهی جز خدا پیدا نکردم.

وقتی که راجع به وحی صحبت میکنید دریافت وحی یک سری لوازمی پیدا میکند.

اول خود طرح موضوع است باقی ان لوازم دریافت وحی را بیان می دارد.

آیه ۲۳: آیه ۲۳: إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳)

بین این قل ها. قل های اول یک آیه ای می آید بعدی ها تا آیه ۲۳ و ۲۴ سر هم است باید با هم بخوانید و از ۲۵ تا آخر هم باید با هم ببینید. مطالبشان مثل هم است.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ ناصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴)

قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵)

ان ان نافیہ است. نمیدانم. آن چه که خدا به شما وعده داده نزدیک است یا اینکه برای شما زمان قرار داده است.

خود این که این ادری می آید یعنی ادری به معنی علم به دست آمده از طریق غیر معمول است. که نوعا علم وصل به غیب است را شامل می شود. یعنی غیر تجربی است. پیامبر خودش را از این نوع علم بری می کند.

پیامبر خود را از علمی که به طور آگاه یا معمول به دست بیاید، بری می کند.

الای پیامبر این است:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶)

إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷)

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

این علم وقتی از طریق غیر معمول هست از طریق غیر معمول هم آسیب می خورد.

در وحی حتما صوت رد و بدل می شود. می شنود اما نه این گوش مادی.

در درونش وجدان می کند. ممکن است وحی به این طریق را نشنیده باشیم اما وحی شیطان را احساس کرده ایم.

اینکه می روند از این طرف و آن طرف دعا می گیرند.

رفتن سراغ ادعیه برای گره گشایی کار خوبی است مشروط به اینکه از اهل بیت گفته شده باشد. به تجربه دیده شده مراجعه به دعانویس ها، ضررش از نفعش بیشتر است.

هر گونه دعا که مهر غیر اهل بیت پایش است اصلا مطمئن نیست.

اصلاح در عمل اتفاق می افتد.

حرمت است که به بچه انتقال پیدا می کند. میل به علم آموزی منتقل می شود نه آن علمی که داری. صفات منتقل می شود. همین خود را نیازمند بدان یو پیشرفت کنی انتقال صفات می شود. به خاطر همین ارزش طالب علم را می گویند. طلب موضوع خیلی مهمی است. نم یگوید عالم، می گوید طالب علم.

ما ارتباطمان با غیب چطوری باید باشد. ما هیچ وقت از غیب جدا نیستیم. در هیچ حالتی. بهره ما از غیب هم بسته به تقویت قوای درونی ما دارد.

هرچه قوای درونی قوی تر باشد این بهره بیشتر است

استفاده از غیب باید با اذن الهی باشد.

اگر کسی توانست علوم غیبی را پیدا کند اگر منوط به احکام شرعی باشد قابل عمل است. انسان تابع احکام شرعی است. در صورتی که انسان تابع احکام شرعی باشد، داشتن علم غیب در او مشکلی ایجاد نمی کند. مراقبت انسان در حوزه شریعات است.

دانست امور غیبی به طور مطلق مجاز نیست. محدودیت دارد محدودیتش هم با دین است. وقتی که شما بنا را بگذارید روی شریعت اگر اشتباه هم بفهمید دیگر ایراد ندارد. مهم این بنا است شما در رجوع به حکم شرعی است.

خیلی وقتها دانست غیب مشکلات آدم را که برطرف نمی کند هیچ، انسان را نگران تر و مضطرب تر می کند. هرچه بی خبر تر خوش خبرتر!

اگر بهره از سمت احکام بیاید، کنترل شده است. اما اگر این نباشد، از طریق وراثت یا ریاضت و... استاندارد نیست. توحید، توجه به آخرت، توجه به شریعت و دین اینها به انسان قدرتی غیبی می دهد که می تواند درست و غلط را تمیز دهد.

حالا کسی به طریقی به بهره ای از غیب رسیده است. این مناط عمل او نباید باشد. ما خیلی اوقات علم را منات عملمان قرار می دهیم، علم منات برای عمل است. یعنی هر عملی، حجتش را از علم اخذ می کند. حالا اگر شد غیب منات عمل،

در این صورت باید قید شریعت باشد و با شریعت چک شود.

اگر علم بماهو علم باشد، در شریعت موید و مجوز دارد.

بر اساس علم فهمیده اند که برای فلان بیماری، مصرف مشروب بهبودی می آورد. بیشتر اینجور موارد که علم کار درستی دارد می کند، دین تایید می کند.

این علم برای شارع محدودیت نمی آورد. شارع است که محدودیت برای علم می گذارد. وسعت شرع همیشه بیشتر از همه چیز است.

همه زندگی انسان در قالب شریعت می رود،

اگر زندگی به حیثیت مخلوقیت را بگیریم در قالب دین می رود. اگر به حیثیت انسانیت برویم، در قالب شریعت می رود. اگر در قالب اجتماعی بررسی کنیم، در قالب ملت می رود.

هر جایی که علم است چراغ شریعت است.

چراغ شریعت آنجا روشن می شود که علم باشد. اگر علم نباشد به طور طبیعی، این وقتی می شود جهل، امکان ارائه شریعت دین یا ملت هم نیست. البته اول دین است. بعد شریعت بعد ملت... .

اگر شریعت با علم غیبی، تزامنی نداشت، آن علم غیب مجوز دارد و گرنه نه.

خود این که انسان بفهمد علم غیبش مجوز دارد، باید به شریعت نزدیکتر شود اگر نباشد حتما به انحراف کشیده می شود.

اگر انسان موانع علمی اش را بزدايد، به طور طبیعی از غیب بهره مند می شود، منتها بهره ای که از غیب می یگرد بهره ای سالم است.

وحی می شود آن اراده ای که علمی را به کسی داده شود.

اگر انسان وحی را بردارد و علم غیب را به عنوان منبع عملش بیاورد در زندگی، بیچاره می شود...!

یکی از بزرگترین نعمت های وحی در زندگی انسان، کنترل علم غیب است.

همین که کنترل علم غیب شدفخیلی از علوم پایش را از زندگی بشر بیرون کشید... .

اگر کسی، به شریعت عمل کند، شبیه همین شهاب و رصد می شود.

اینجاست که باید قدر عالمان دین را بدانیم، اینها می شود حارص. محافظ علم های غیبی بی رویه در جامعه اند.

و گرنه اگر دین نباشد مثل قارج سر در می آورد در کل جامعه.

اما آیه سوره خیلی جالب است.

انسان دارد له می زند برای علم غیب، بداند آینده اش چیست و جزئیاتش و... . میل انسان به غیب دانی را ببینید و مواجهه خدا را با این میل هم ببینید.



یعنی حتی شما در قوانینی که خدا وضع کرده، مثلا ظالم سزای عملش را می بیند، نمی توانید چگونگی اش را بدانید. کی می بیند و... .

قن ان ادري اقريب ما توعدون ام يجعل له ربي امداء....

زمانش را چطوری می توانم بگویم؟؟ رسول است که این را می گوید.

حتما خدا اگر يك غيب را به کسی می گوید، حتما او را رسولش می کند و می گوید. حتما دلیلی دارد که بهش میگوید هدایتی قرار است جایی صورت بدهد.

اینطوری می خواهد بگوید که اگر چیزی از غیب باشد و جنبه هدایتی نداشته باشد، ممکن است آن رسول هم نداند. خدا آن را در اختیارش برای گفتن قرار نداده است.

غیب که خدا به افرادی ارائه می دهد، به دلیل رسالت آنها می دهد.

اگر قلمروی رسالت زیاد شود، قلمروی غیب دانی هم زیاد می شود.

هر جایی که وجود، به ایجاد بینجامد، علم در آنجا سریان پید می کند. علم باهش می آید. علم دستگاهش احتیاج به عالم به تعبیر ما ندارد، عالمش همان وجود است.

ما علم را مساوی اطلاعات م یگیریم. در صورتیکه علم ویژگی وجود است نه ویژگی موجود. موجود نمی تواند عالم باشد.

غیب و شهادت به نسبت انسان تعریف می شود. نه به نسبت علم. در واقع مربوط به قلمرو است و فضا و محیط و بستر. یعنی اینطور نیست که وقتی میگوییم غیب، همانطور که وجود خیلی موجودات برای قابل شهود نیستند، خیلی علوم هم اینطور است و برعکس.

این مربوط به انسان است. دو وضع پیدا می کند، دنیا و آخرت.

آنچه جسمانیت دارد، به علاوه جسدیت، می رود به سمت فقدان جسدانیت. یعنی غیر قابل رویت حسی.

جسم یعنی صورت دارد تمایز دارد. جسد یعنی ماده و جرم هم دارد.

در آخرت جسمانیت برایش قابل رویت می شود و جسد از رویت م یافتند.

علتش این است که اسباب از کار می افتند. چون جسد از کار افتاده است. و البته این نظر مرحوم ملاصدرا است.

نظام علت و معلولش اسباب مادی دخیل اند در جسدانیت

اما در جسمانیت نظام علی و معلولی اش اسباب ندارند. به اراده وصل است. اذا اراد شیئا...

در جسمانیت اسباب مادی از کار می افتند.

این چیزی که اختصاص دارد به آخرت و دنیا هر چیزی غیب و شهادت پیدا می کند. آنچه اینها شهود بوده غیب می شود. آنچه در جسدانیت غیب است در آخرت شهود می شود.

برخی از علوم علم الغیب است برخی علوم علم الشهادة است.

دین و احکام دین م یخواهد هیچ چیزی به ساحت شهادت انسان نفوذ نکند. چون این جنسش آخرتی است

اگر انسان دین بیفتد دست خودش همه لهو لعب را در دین می آورد.

انسان باید تفکک رو تعقلش را فعال کند هیچ وقت به دعانویس ها ... مراجعه نمیکند. باید خیلی مضطرب شده باشد که این کار را بکند.

انسان هم جن موجودی است که قابلیت وحی دارد.

به طور طبیعی بحث به دو قسمت تقسیم می شود، وحی می اید ارتباط انسان را با غیب معقول می کند انسان در عین این که از اسباب مادی استفاده می کند، با سه اثل توحید و نبوت و معاد می تواند ارتباط معقول و منطقیب ا غیب پیدا کند.

قدرت فهم توحید داشته باش حالا اگر قدرت طی الارض نداشتی چه اشکالی دارد؟

امام وقتی علم بخواهی حتما به تو می دهد اصلا کارش این است.

این که وحی به ما هم به واسطه رسول می رسد خبر خوبی است که سوره جن دده است.  
هرچه انسان در زندگی دنیایی اش از سبب دل کنده تر بشود، مسیر هدایت را زودتر طی می کند.  
هرچه انسان اینطوری تر باشد، عبودیتش بیشتر می شود.  
خدا گفته فلان فلان فلان. به سببها اتکا کند در سیر ملکوتی اش از سببها کنده شود و نظام دعا در او قوی شود به  
کمال نزدیک می شود.  
اگر این سیستم را برقرار کنید در هر جایی هستید نابغه تر خواهید شد.  
دیگر ابزار و اسباب این فرد دست خدا خواهد بود.  
سر توکل است است که انسان در یک بخشی دست خدا را آزاد ببیند و در یک بخشی دست خودش را بسته.  
لذا هر جایی می ایستد عبد خالص است. نگاهش خالص است انتظار دارد فقط خدا بهش بدهد. ان شا الله این اتفاق  
برایمان بیفتد.  
سر توسل به اهل بیت هم همین موضوع است.

تعمیل در فرج امام زمان صلوات

شکل توضیحی در حین درس:

